

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ آبان ۱۳۹۵  
مصادف با: ۲۸ محرم ۱۴۳۸  
جلسه: ۵

موضوع کلی: تفسیر سوره حمد  
موضوع جزئی: ۳- بحث در مورد باء؛ ۴- بحث درباره الله

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

۳- بحث در مورد «باء»

در مورد متعلق بسم الله احتمالاتی گفته شد و احتمالات برتر هم بیان شد راجع به کلمه اسم هم مطالبی که لازم بود در این مجال بیان شود گفته شد، فقط یک نکته در مورد «باء» بسم الله باقی مانده که این را هم بگوییم و ان شاء الله وارد در بحث از کلمه الله یا لفظ جلاله الله شویم.

در مورد لفظ «باء» در بسم الله آنچه گفته شد بر این اساس بود که این لفظ به عنوان یک حرف جر باشد، طبیعتاً جار و مجرور نیازمند متعلق هستند، که ما در مورد متعلق و احتمالاتی که در این زمینه وجود دارد مطالبی را عرض کردیم، اما یک احتمال دیگری هم در مورد «باء» داده شده که این صرفاً احتمال است، و چه بسا قائلی ندارد و اساساً قابل قبول هم نباشد و آن اینکه لفظ «باء» در بسم الله و سایر حروفی که در این کلمه است، مثل «سین»، «میم»، اینها هر کدام یک رمز خاصی باشد و خلاصه‌ای از اسماء مهم الهی، مثل آنچه که درباره‌ی برخی از حروف مقطعه در قرآن گفته شده است، طبق این احتمال حرف باء جزئی از اجزاء اسم خاص الهی است و در این صورت اساساً متعلق نمی‌خواهد. همه احتمالاتی که ما در مورد متعلق گفتیم مبتنی بر این بود که اینها جار و مجرور باشند، حال احتمالاتی را در بعضی از کتابها که لطائفی را اشاره می‌کنند داده‌اند، در کتاب لطائف الاشارات چند احتمال داده که صرفاً احتمال است و مبتنی بر یک سری استحسانات، و إلا اساس و ریشه‌ای نه در عقل و نه در نقل ندارد، مثلاً گفته‌اند در «بسم»، «باء» رمز برای بهاء، «سین» رمز برای سنا، و «میم» رمز برای ملک او، که در واقع اشاره به قیمومیت خداوند دارد، یا مثلاً «باء» رمز برای بر و نیکی خداوند به اولیاء خودش، «سین» سر و راز او با اصفیای الهی، و «میم» منت خدا بر اهل ولایت است، بعضی وجوه دیگر هم گفته شده که نه پشتوانه عقلی دارد و نه پشتوانه نقلی.<sup>۱</sup>

۴- لفظ جلاله «الله»

این لفظ ۲۶۹۸ مرتبه در قرآن تکرار شده است.

در مورد این لفظ که به عنوان اسم اعظم و به معنای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است، یک بحث در مورد ریشه لغوی این کلمه داریم، که اساساً مشتق است یا خیر؟ بحث دوم اینکه آیا این اسم جنس است یا نه، اصلاً یک لفظی است که فقط و فقط برای خداوند علم شده است.

۱. لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۵۶.

## نظریات پیرامون اشتقاق «الله»

در مورد ریشه لغوی و اشتقاق «الله» دو نظریه وجود دارد:

۱. یک نظریه این است که این اصلش «إله» بوده که همزه در اثر کثرت استعمال حذف شده، سپس «ال» به آن اضافه شده و به صورت «الله» در آمده است، «إله» هم یا از «آله» مشتق شده است یا «وَلَه»، آله به معنای پرستش و عبودیت است «أله الرجل» یعنی آن مرد پرستش کرد، «وَلَه» به معنای تحیر و سرگردانی است، «وله الرجل» یعنی آن مرد متحیر و سرگردان شد، در هر صورت «إله» بر وزن فعال و به معنای مفعول است، مألوه، مثل کتاب به معنای مکتوب، وقتی می‌گوییم کتاب یعنی نوشته شده، إله هم معنای مفعولی دارد، یعنی مألوه. اگر از ریشه آله باشد به معنای معبود می‌شود، اگر از ریشه وله بدانیم، به معنای متحیر فیه، چون معنا، معنای مفعولی است، آنوقت معنای مألوه یعنی چیزی که پرستش می‌شود، ذاتی که عقول در مورد آن متحیر هستند.

بعضی روایات هم دلالت بر این مطلب دارند، مثلاً این روایت که نور الثقلین آن را نقل کرده است. «عن هشام بن حکم از سأل ابی عبدالله ع عن اسماء الله عزوجل و اشتقاقها، فقال(ع): الله هو مشتق من إله و إله یقتضی مألوهاً<sup>۱</sup>، هشام بن حکم می‌گوید از امام صادق(ع) در مورد اسماء خدا و اشتقاق آنها سوال کرد، آنوقت امام در مورد الله امام فرمود: «الله هو مشتق من إله و إله یقتضی مألوهاً» إله اقتضا می‌کند که معبود باشد، اگر از إله مشتق شده باشد قهراً به معنای معبود است، روایت دیگری نیز از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است: «الله... هو الذی یتأله إلیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق عند انقطاع الرجاء من جمیع من دونه<sup>۲</sup>»، امیرالمؤمنین می‌فرماید: الله چیزی است که «عند الحوائج و الشدائد» هر مخلوقی زمانی که امیدش از همه کس و همه چیز قطع می‌شود، آنوقت به او روی می‌آورد و معبود قرار می‌دهد و پرستش می‌کند او را.

این یک احتمال در مورد ریشه لغوی الله و اشتقاق آن، که شاهد روایی هم دارد، بر این اساس اگر به خدا الله گفته‌اند به این جهت است که یا معبود است یا متحیر فیه، بالاخره الله معبود است، ذاتی است که همه او را پرستش می‌کنند، الله ذاتی است که همه عقول و دلها در مورد او دچار حیرت و سرگردانی هستند.

این نظر، مشهور بین مفسرین است و حتی بین لغویین، اگر به کتاب لغت هم مراجعه کنید عمدتاً الله را با همین ریشه اشتقاقی بیان کرده‌اند.

۲. اما در مقابل یک نظر دیگری هم وجود دارد که الله، لفظ جلاله اساساً مشتق نیست، بلکه یک لفظ بسیط است و «لام» جزء لفظ است و واضح آن هم خدا است و این لفظ همانند سایر اسماء الهی توسط خود خداوند تعلیم شده و نه اینکه بشر آن را وضع کرده باشد، این نظر را به خلیل نسبت داده‌اند و بعضی دیگر از ادبا و بعضی حتی شاهد روایی هم برای آن ذکر کرده‌اند.

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۱.  
۲. همان

مثلاً: ابی راشد عن موسی بن جعفر(ع): سأل عن معنی الله تعالی، امام موسی بن جعفر(ع) مورد پرسش قرار گرفت در مورد معنای الله تعالی، فقال(ع): استولی علی ما دقّ و جلّ، استیلا دارد بر هر چیزی که بزرگی و جلالت دارد و هر چیزی که دقیق و کوچک است، بعضی خواسته‌اند از این حدیث استفاده کنند که لفظ الله مشتق از وله و آله نیست، بلکه اسم جامد است به معنای قیمومیت مطلقه بر ما سواه.

به نظر می‌رسد این روایت دلالت بر عدم اشتقاق از آله و وله نمی‌کند، اتفاقاً در روایت دارد که از موسی بن جعفر(ع) سوال شد «سأل عن معنی الله تبارک و تعالی»، بحث اشتقاق نیست، در روایت قبلی اینگونه بود که هشام بن حکم از امام صادق(ع) سوال کرد، «عن اسماء الله عزوجل و اشتقاقها» اینکه از ریشه این لفظ و اشتقاق آن سوال می‌کند ظهور دارد در این که مسئله معنا نیست. ولی اینجا سوال از معنای الله است، و در مقام معنا فرموده معنای خدا این است که «استولی علی ما دقّ و جلّ»، استیلا دارد بر همه چیز، ریز و درشت این عالم، شاید این قائل می‌خواهد بگوید در اینجا وقتی از معنای الله سوال شده است حضرت نفرموده «ما هو معبود» یا «ما هو مألوه» یا «متحیر فیه» اگر به گونه‌ای معنا می‌کرد که الله عبارت است از چیزی که پرستش می‌شود یا چیزی که عقول در ذات آن متحیر هستند، می‌توانست اشاره به ریشه اشتقاق داشته باشد، ولی هیچکدام از اینها را نگفته بلکه قیمومیت خداوند را بر این عالم بیان کرده و این که خدا چیزی است که بر این عالم استیلا دارد، به این اعتبار چه بسا این قائل خواسته اشتقاق الله را از آله و وله، نفی کند، در حالی که این توجیه هم قابل قبول نیست، چون وقتی سوال از معنای الله می‌شود، وقتی گفته می‌شود الله به چه معنا است، این می‌تواند به انحاء مختلف تبیین شود، اگر مثلاً در معرفی خداوند گفته شود که خدا خالق این جهان است، خدا ربّ این عالم است، خدا کسی است که رحمان یا رحیم است، اگر در مقام شناساندن و تعریف خداوند تبارک و تعالی به یک صفت از صفات الهی یا یک اسم از اسماء الهی اشاره کند، آیا این به این معنا است که این الله حتماً ریشه در معنایی دارد که آن معنا مشتق از آن ریشه است؟ خیر این گونه نیست، به نظر ما این روایت بر عدم اشتقاق الله از آله و وله نمی‌کند، پس به این شاهد روایی نمی‌شود تمسک کرد.

إن قلت: که آنچه لغوی‌ها در معنای الله گفته‌اند همه درباره مفهوم الله من حیث مفهوم است، نه اینکه این ذات اقدس الهی را بخواهند مورد بررسی و رسیدگی قرار دهند، لذا اگر لغوی‌ها می‌گویند مشتق است، این در واقع ناظر به چیز دیگر است، و در واقع الله که لفظ جلاله است و اسم برای ذات اقدس الهی است، بسیط است، و این حرف منافاتی با حرف لغویین که معتقدند الله مشتق از آله و وله است ندارد، این هم یک نوع جمع بین حرف لغویین و این حرف است.

قلت: بعضی گفته‌اند درست است که لغویین درباره مفهوم سخن می‌گویند و ریشه‌ی اشتقاقی این لفظ را با عنایت به مفهوم آن بیان می‌کنند ولی لغوی‌ها قدرتشان و حیطة کارشان فقط در حد مفاهیم ممکنات است، آنها قدرت اینکه درباره واجب بذات بخواهند این کار را بکنند ندارد، لذا این لفظی است که واضع آن خود خداوند است و به تعلیم

خداست، بنابراین این اساساً مشتق نیست، این پاسخی است که قائلین به بساطت لفظ الله در مقابل کسی که می‌خواهد جمع کند بین این دو قول بیان کند.

### حق در مسئله

علی‌ای حال، در مجموع به نظر ما، برای اینکه بخواهیم لفظی را به عنوان اینکه واضع آن خداست و به تعلیم خدا صورت گرفته است قرار دهیم باید دلیل داشته باشیم، درست است که این ذات بسیط است، «من جمیع الجهات» متفرد است و قیومیت مطلقه دارد، اینها همه خصوصیات است که در این ذات وجود دارد، اما اینها هیچکدام دلیل بر عدم اشتقاق نمی‌شود،

اولاً: ما به چه دلیل بگوییم واضع این لفظ خداست؟ بلکه مثل همه الفاظ دیگری که بشر اختراع کرده است برای یک نیروی قادر و کامل و مطلق که بر این جهان مسلط است و این جهان را اداره می‌کند و برای او قابلیت پرستش قائل است لفظ إله را قرار داده است، در این تردیدی نیست، لفظ إله هم برای معبود حق بکار می‌رود و هم برای معبود باطل، در قرآن مکرراً از لفظ إله استفاده شده برای کسانی که معبود خود را ثروت یا قدرت یا هوای نفس قرار می‌دهد، به صراحت و روشنی کلمه إله در قرآن در آیات متعدد استعمال شده است، از آن طرف به هر حال در معنای اعتقادی صحیح هم استعمال شده است، اینکه خداوند معبود است و اینکه در مورد ذات خدا همه عقول متحیر هستند، پس إله در هر دو مورد در قرآن استعمال شده است، حال اینکه این إله اگر بخواهد بر الله منطبق شود با آن تغییری که ذکر کردیم، یعنی تبدیل شده باشد به الله و این الله را ما مشتق از یکی از این دو ریشه بدانیم، این نه تنها هیچ مشکلی ندارد، بلکه منافاتی با همه آنچه که در مورد خداوند گفته می‌شود ندارد، بعلاوه مؤید روایی هم دارد و متعارف هم می‌باشد که این الفاظ را خداوند وضع نکرده بلکه خود بشر این الفاظ را وضع کرده است.

نکته دیگر اینکه، بر فرض بگوییم الله در زبان عربی برای آن ذات وضع شده، الفاظی که برای خداوند در زبان‌های دیگر وضع شده و بین مردم هم استعمال شده تکلیف آنها چه می‌شود؟ درست است قرآن به زبان عربی است، درست است خداوند به زبان عربی برای مردم سخن گفته و کلام خدا به زبان عربی است، اما به هر حال قبل از قرآن هم لفظ الله بوده است، کما اینکه در آیات قرآن اشاره به این مطلب دارد که حتی اعراب جاهلی هم لفظ الله را استعمال می‌کردند، «و لئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله»، آنوقت با وجود این قرائن و شواهد چگونه می‌توانیم بگوییم الله مشتق از آله و وله نیست!

لذا در مجموع به نظر می‌رسد از این دو نظریه، یعنی نظریه اشتقاق و نظریه عدم اشتقاق یا بساطت، به قرائن و شواهد متعدد نظریه اشتقاق قوی‌تر از نظریه عدم اشتقاق است، هم با روش متعارف بین عقلا سازگاری دارد، هم معنایی که ریشه‌ی اشتقاقی الله دارد با آن ذات اقدس الهی تطابق دارد که بالاخره الله یک معبود است یا متحیر فیه است، شاهد

۱. سوره‌ی زخرف: آیه‌ی ۸۷.

روایی هم دارد و اکثر اهل لغت هم به این نظریه قائل است، اما در مقابل نظریه بساطت نه شاهد روایی قوی دارد، و از بین لغویین تعداد کمی به نظریه بساطت قائل شده‌اند و اصلاً اینکه ما ادعا کنیم واضح این لفظ خدا است احتیاج به اثبات دارد.

«والحمد لله رب العالمین»